

سیاست خارجی متحول ایالات متحده آمریکا در افغانستان پس از یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ (از منظر واقع‌گرایی تهاجمی)

عتیق‌الله جعفری^{۱*}، محمد موسی جعفری^{۲**}

۱- استاد رشته روابط بین‌الملل دانشگاه کاتب، کابل، افغانستان (نویسنده مسئول)

۲- عضو هیئت علمی دانشگاه کاتب، کابل، افغانستان

چکیده

حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ نقطه عطفی در سیاست بین‌الملل محسوب می‌شود. ایالات متحده آمریکا در واکنش به این رویداد اقدامات عملی در مقابله با تروریسم روی دست گرفت که تا به امروز نیز جهان پس از این رویداد متأثر از آن است. کانون توجه ایالات متحده آمریکا مبارزه با تروریسم در افغانستان بوده است و نخستین واکنش به حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ به حضور نظامی آمریکا در افغانستان منجر شده و آغاز دولت - ملت‌سازی، استقرار دموکراسی و تقویت روند حکومت‌داری و تحکیم ثبات و امنیت پیامدهای حضور نظامی در افغانستان را شامل شده است. در طی سال‌های اخیر سیاست‌های آمریکا در مقابله با تروریسم از جنگ رو در رو تا اولویت به صلح متغیر بوده است. در عین حال نظر به ناتمام ماندن پروژه مبارزه با تروریسم و ایجاد ثبات در افغانستان و منطقه این سؤال شکل می‌گیرد که سیاست خارجی متحول ایالات متحده آمریکا در افغانستان بر چه مبناهایی استوار بوده است و چه پیامدهایی برای افغانستان داشته است؟ در پاسخ به این سؤال به نظر می‌رسد انگیزه سیستمی و موازنه قدرت در منطقه و جهان هدایت‌گر سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا بوده و حضور بلندمدت این کشور در افغانستان براساس اولویت‌ها و شرایط منطقه‌ای و جهانی از منظر راهبردهایی سیاسی و امنیتی آمریکا باید مورد مطالعه قرار گیرد. این تحقیق با رویکردی توصیفی، تحلیلی و با استفاده از منابع کتابخانه‌ای و اسنادی به دنبال تبیین رابطه نظم سیستمی و موازنه قدرت آمریکا در منطقه و جهان با سیاست خارجی متحول این کشور در افغانستان است. بایسته‌های تحقیق نشان می‌دهد که قدرت‌یابی مجدد روسیه و ظهور چین به‌عنوان قدرت بزرگ سیاست خارجی آمریکا در افغانستان را متأثر ساخته است. الزامات سیستمی ملزم به اوضاع و احوال مبارزه با تروریسم در افغانستان و منطقه بوده است.

واژه‌های کلیدی: ایالات متحده آمریکا، افغانستان، تروریسم، رئالیسم تهاجمی (ایجاد موازنه و احاطه‌ی مسئولیت)،

سیاست خارجی

* - atiq44@hotmail.com

** - Musa.jafari@kateb.edu.af

مقدمه

با وقوع حوادث یازده سپتامبر ۲۰۰۱، امنیت ملی آمریکا به‌عنوان قدرت برتر جهانی به چالش کشیده شد و افغانستان به‌عنوان کشوری که گروه‌های تروریستی القاعده و طالبان که بوجود آورنده اصلی حوادث یازده سپتامبر ۲۰۰۱ از سوی ایالات متحده آمریکا شمرده شدند، در خاک افغانستان فعالیت داشتند. این حوادث افغانستان را پس از یک انزوا در کانون تحولات نظام بین‌الملل قرارداد؛ و به‌سرعت روند را برای مواجهه نظامی ایالات متحده آمریکا علیه تروریسم در افغانستان سوق داد؛ و این کشور تبدیل به عرصه تنظیم سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا در جهان و منطقه شد. آمریکا با این تلقی که افغانستان کانون تهدیدهای نامتقارن تروریستی است، توجه خود را به این منطقه معطوف نمود و براساس استراتژی مبارزه با تروریسم با رویکرد تهاجمی ریشه‌های تروریسم را در افغانستان بخشکاند وارد این کشور شد؛ اما این چرخش سیاست خارجی آمریکا به افغانستان دیری نینجامید. پس از حمله آمریکا به عراق در سال ۲۰۰۳ چهار تحول گردید؛ و این تحول به معنی کم‌رنگ شدن جایگاه افغانستان در سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا شد. در این مقاله در پی یافتن پاسخ به این پرسش که سیاست خارجی متحول ایالات متحده آمریکا در افغانستان بر چه مبناهایی استوار بوده است و چه پیامدهایی برای افغانستان داشته است؟ در پاسخ به این سؤال به نظر می‌رسد انگیزه‌ی سیستمی و موازنه قدرت در منطقه و جهان هدایت‌گر سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا بوده و حضور بلندمدت این کشور در افغانستان براساس اولویت‌ها و شرایط منطقه‌ای و جهانی از منظر راهبردهایی سیاسی و امنیتی آمریکا باید مورد مطالعه قرار گیرد؛ بنابراین سیاست خارجی آمریکا در دوران پس از حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ نسبت به تحولات امنیتی و سیاسی افغانستان حساسیت کمتری داشته است و از این منظر قابل ارزیابی است. این تحقیق با رویکردی توصیفی، تحلیلی و با استفاده از منابع کتابخانه‌ای و اسنادی به دنبال تبیین رابطه نظم سیستمی و موازنه قدرت آمریکا در منطقه و جهان با سیاست خارجی متحول این کشور در افغانستان است. بایسته‌های تحقیق نشان می‌دهد که قدرت‌یابی مجدد روسیه و ظهور چین به‌عنوان قدرت بزرگ سیاست خارجی آمریکا در افغانستان را متأثر ساخته است. الزامات سیستمی ملزم به اوضاع و احوال مبارزه با تروریسم در افغانستان و منطقه بوده است.

مباحث نظری

چارچوب نظری این مقاله با بررسی نظریه واقع‌گرایی تهاجمی که مناسب‌ترین چارچوب نظری برای ایجاد فهم سیاست خارجی متحول ایالات‌متحده امریکا در افغانستان پس از یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ است. نظریه واقع‌گرایی تهاجمی، تئوری به حداکثر رساندن توانایی دولت است. دولت‌ها همیشه به دنبال قدرت هستند تا بتوانند امنیت کشورشان را تحت شرایط هرج و مرج در نظام بین‌المللی تأمین کنند (Valeriano, 2009:3).

واقع‌گرایی تهاجمی

نظریه واقع‌گرایی تهاجمی یکی از نظریه‌های ساختاری سیاست بین‌الملل است. همچون نظریه واقع‌گرایی تدافعی، از منظر نظریه واقع‌گرایی تهاجمی قدرت‌های بزرگ همواره در پی آن هستند که راه حفظ بقای خود را در جهانی که هیچ مرجعی برای حفاظت از آن‌ها در برابر یکدیگر وجود ندارند، کشف نمایند؛ لاجرم بلافاصله متوجه قدرت به‌عنوان کلید گنج بقا می‌شوند. تفسیر درباره اینکه چرا قدرت‌های بزرگ در راستای حفظ بقای خود ضمن افزایش قدرت همواره تلاش می‌کنند از دستیابی رقیب به قدرت جلوگیری کنند و به عبارتی مهاجمان و دشمنان خود را مهار و کنترل نمایند (Ibid: 4). از پنج مفروض پیرامون نظام بین‌الملل برگرفته می‌شود. هیچ‌یک از این مفروضات به تنهایی حکم نمی‌کنند که دولت‌ها رفتار رقابت‌آمیز در پیش گیرند. با این حال، مجموع این مفروضات در کنار یکدیگر جهانی را به تصویر می‌کشند که در آن دولت‌ها دلایل قابل ملاحظه‌ای برای تهاجم و گاه عمل کردن دارند؛ بنابراین، هرکدام از این پنج مفروض تصویری دقیق و منطقی از یکی از ابعاد مهم زندگی در نظام بین‌ارائه می‌دهند (Ibid:5).

مفروضات بنیادین

نخستین مفروض عبارت است از اینکه نظام بین‌الملل آنارشیک است. این به آن معنا نیست که نظام بین‌الملل آشفته یا بی‌نظم می‌باشد. گرچه براساس دو ویژگی مهم رئالیستی یعنی جنگ و رقابت امنیتی چنین جمع‌بندی محتمل نمایان می‌گردد. تصویر آنارشی در مکتب واقع‌گرایی به‌خودی‌خود هیچ ارتباطی به منازعه ندارد، بلکه یک اصل نظم‌دهنده است که نظام بین‌الملل را متشکل از دولت‌های مستقلی می‌داند که از هیچ اقتدار مرکزی پیروی نمی‌کنند؛ به عبارت دیگر از آنجاکه هیچ قدرت فائده‌ای در رأس نظام

بین الملل وجود ندارد، حاکمیت در درون دولت‌ها نهادینه شده است؛ یعنی حکومتی بر فراز حکومت‌ها در نظام بین الملل وجود ندارد و هر دولت خود را بالاترین مرجع اقتدار می‌داند (Ibid:5).

دومین مفروض این است که قدرت‌های بزرگ ذاتاً دارای حدی از قابلیت‌های نظامی تهاجمی هستند که به آن‌ها توان صدمه زدن و احیاناً انهدام یکدیگر را می‌دهد. دولت‌ها بالقوه برای یکدیگر خطرناک هستند، گرچه برخی از آن‌ها نسبت به دیگران از امکانات نظامی بیشتری برخوردارند و در نتیجه خطرناک‌تر هستند (مرشایمر، ۱۳۸۸: ۳۵).

مفروض سوم این است که دولت‌ها هرگز نمی‌توانند در مورد مقاصد و نیات دولت‌های دیگر مطمئن باشند، به‌ویژه هیچ دولتی نمی‌تواند اطمینان داشته باشد که دولت دیگر از توانایی نظامی تهاجمی خود علیه او استفاده نمی‌کند. این به آن معنا نیست که دولت‌ها لزوماً نیات خصمانه دارند، در حقیقت ممکن است کلیه دولت‌ها در نظام بین الملل نیات خیرخواهانه داشته باشند، اما از آنجاکه نمی‌توان این نیات را به‌صورت قطعی و با اطمینان برآورد کرد، قضاوت قاطعانه در مورد آن تقریباً غیرممکن است؛ بنابراین، یک دولت ممکن است امروز خیرخواهانه رفتار کند و روز دیگر خصمانه (همان: ۳۵).

مفروض چهارم این است که نخستین و اصلی‌ترین هدف قدرت‌های بزرگ تضمین بقاست. خصوصاً اینکه دولت‌ها در پی حفظ تمامیت ارضی و استقلال نظم سیاسی داخلی‌شان هستند. بقا در رأس اهداف و انگیزه‌های دیگر قرار دارند. این فرضیه که اصلی‌ترین هدف قدرت‌های بزرگ یعنی تضمین بقای آن‌ها است به‌منظور تحلیل و بررسی متحول شدن سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا در افغانستان پس از حادثه یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ از منظر واقع‌گرایی تهاجمی به آزمون گرفته می‌شود (همان: ۳۵).

مفروض پنجم این است که قدرت‌های بزرگ بازیگران عقلایی‌اند، آن‌ها نسبت به محیط خارجی خود آگاهند و برای بقای خود در این محیط رفتار استراتژیک مناسب انتخاب می‌کنند (همان: ۳۶). همان‌طور که در فرضیه چهارم خاطر نشان شد قدرت‌های بزرگ به‌منظور حفظ بقا، کنترل و مهار دشمنان و رقبای خود، در چارچوب رئالیسم تهاجمی، از دو استراتژی عمده که در ذیل به شرح هریک آن می‌پردازم، استفاده می‌کنند.

۱. استراتژی ایجاد موازنه: با ایجاد موازنه، کشورهای مورد تهدید به‌طوری جدی خودشان را متعهد به مهار رقیب خطرناکشان می‌کنند. به عبارت دیگر، آن‌ها تمایل دارند که بار مسئولیت بازدارندگی و یا مبارزه با مهاجم را در صورت نیاز بر دوش کشند (همان: ۱۵۴).

۲. **استراتژی احاله‌ی مسئولیت:** با احاله‌ی مسئولیت آن‌ها (کشورها) سعی می‌کنند تا قدرت بزرگ دیگری را وادار به کنترل و مهار مهاجم کنند. کشورهای در معرض تهدید معمولاً ترجیح می‌دهند تا استراتژی احاله‌ی مسئولیت را بجای ایجاد موازنه، انتخاب کنند، غالباً به این دلیل که کشور احاله دهنده مسئولیت از هزینه‌های مبارزه با مهاجم در صورت شکل‌گیری جنگ، در امان می‌ماند (همان: ۱۵۴).

سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا پس یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱

در دوران جنگ سرد آمریکا با تعریف کمونیسم به‌عنوان دشمن خود سعی می‌کرد از این عامل به‌عنوان شاخص جهت‌دهی به سیاست خارجی‌اش استفاده کند؛ و با توجه به ساختار دوقطبی حاکم بر نظام بین‌الملل سیاست خارجی تدافعی بر مبنای توازن قوا بر سیاست خارجی آمریکا حاکم گردید؛ و اروپا به‌عنوان مرکز ثقل سیاست خارجی آمریکا به دلیل رقابت با شوروی بر سر نفوذ بر آن منطقه شناخته شد (نجف‌آبادی، ۲۰۰۱: ۱).

به دنبال پایان جنگ سرد و فروپاشی شوروی ساختار نظام بین‌الملل و همچنین عرصه‌ی روابط بین‌الملل و به تبع آن سیاست خارجی آمریکا به‌عنوان ابر قدرت باقی‌مانده دچار بحران معنا و هویت گردید و رئالیسم به‌عنوان تئوری غالب جنگ سرد به چالش کشیده شد در این هنگام متفکران آمریکایی در جهت ارائه بدیلی برای کمونیسم به‌منظور جهت‌دهی سیاست خارجی این کشور سعی بسیار نمودند. از جمله طرح برخورد تمدن‌ها، ولی هیچ‌کدام به اندازه حوادث ۱۱ سپتامبر نتوانست جهت تبیین و مفهوم‌سازی در زمینه سیاست خارجی آمریکا مؤثر باشد. با وقوع این حادثه راهبرد جدیدی ارائه و آن را در سطح گسترده‌ای از جهان اعمال نمودند (همان).

سیاست تهاجمی به دلیل حجم قدرت آمریکا رونق گرفت و تروریسم و مبارزه با آن به‌عنوان دشمن آمریکا معرفی گردید و مرکز ثقل سیاست خارجی آمریکا از اروپا به افغانستان منتقل گردید. بر همین اساس در این پژوهش علل متحول راهبرد سیاست خارجی جورج دبلیو بوش، باراک اوباما و دونالد ترامپ در افغانستان پس از یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ مورد بررسی قرار گرفته است (همان).

استراتژی (ایجاد موازنه و احاله‌ی مسئولیت) جورج دبلیو بوش در افغانستان

براساس بررسی سیاست خارجی امریکا، در تاریخ سابقه حضور ایالات متحده امریکا در افغانستان کمرنگ بوده است. این قدرت هژمون به مانند امروز به اهمیت استراتژیک افغانستان پی نبرده بود و علاقه‌ای هم به حضور و اقدام در این کشور فقیر و دورافتاده نمی‌دیدند. حتی در زمان حمله شوروی به افغانستان نیز جز برای حمایت از مجاهدین افغان، نمود کمرنگی در این کشور داشتند. تا اینکه بالاخره حادثه تروریستی ۱۱ سپتامبر و حضور القاعده و طالبان در افغانستان موجب شد امریکا در جهت مبارزه با تروریسم و امحای گروه طالبان و شبکه القاعده، مستقیماً وارد افغانستان شود و با همکاری جامعه بین‌المللی و سپس حضور سازمان پیمان آتلانتیک شمالی ناتو (اگست ۲۰۰۳) سیر تحول این کشور را مدیریت کند. فراموش کردن افغانستان تبعات سنگینی برای امریکا داشت؛ اما سیاست خارجی واقع‌گرایانه متکی بر دیدگاه نئومحافظه‌کاران در فردای ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ این فرصت را برای ایالات متحده فراهم کرد تا با حضور در افغانستان، اهداف هژمون خود را دنبال کند. اقدامات جورج دبلیو بوش به‌عنوان رئیس کل قوای ایالات متحده امریکا، سیاست خارجی امریکا پس از حادثه ۱۱ سپتامبر حول محورهای به کار بردن تئوری «جنگ پیشگیرانه در مبارزه با طالبان و القاعده»، «تحکیم صلح و ثبات در افغانستان» و «دولت - ملت‌سازی» در این کشور.

مبارزه با طالبان و القاعده، تحکیم صلح و ثبات و روند دولت - ملت‌سازی بعد از آن از چالش‌های مهم پیش روی امریکا و قوای ناتو در افغانستان بود. وجود گروه‌های مسلح شبه‌نظامی بازمانده از دوران جنگ‌های داخلی که به‌صورت غیرقانونی از شیوه‌های مسلحانه برای بسط حاکمیت محلی خویش استفاده می‌کردند و همچنین مشکلات قومی از بزرگ‌ترین مسائلی بود که روند صلح، امنیت و روند دولت - ملت‌سازی را در افغانستان با مشکل مواجه می‌کرد. به‌طور کلی استراتژی نئولیبرالیستی امنیت ملی امریکا برای مبارزه جهانی با تروریسم کشتار جمعی دارای ابعاد سیاسی، تحقق دموکراسی و اقتصاد بازار آزاد است و در این جهت براساس تئوری نئورئالیسم استفاده از قدرت برای تأمین امنیت و انهدام منابع بالقوه و بالفعل تهدیدات جدی و مهلک لازم پنداشته می‌شود. ایالات متحده امریکا سیاست‌های مذکور را در بستر دو استراتژی ایجاد موازنه و احاله‌ی مسئولیت سیاست‌های مستقل سیاسی و نظامی و بستر سیاست همکاری با اروپا، متحدان واشنگتن و ناتو دنبال می‌کند.

الف) مبارزه با طالبان و القاعده (در بستر تئوری جنگ پیشگیرانه) در افغانستان

بنابر اسناد و شواهد موجود که کمیسیون بررسی حادثه ۱۱ سپتامبر جمع‌آوری کرده که ناآگاه رسانه‌های جهانی در معرض این ادعای ریاست جمهوری و سایر مقامات ارشد ایالات‌متحده قرار گرفتند که گروه القاعده مسبب اصلی این عملیات تروریستی شناخته شده است. بن‌لادن ناراضی سعودی که در دوران جهاد ملت افغانستان علیه شوروی وقت در کنار مجاهدین ایستاده بود، با کمک ۶۰ میلیارد دلاری امریکا به مجاهدین افغانی طی سال‌های ۱۹۸۱ تا ۱۹۸۸ گروه القاعده را تأسیس کرد (یزدان فام، ۱۳۸۴: ۱۱). وی که در هماهنگی با نهادهای استخباراتی CIA و ISI پاکستان از نزدیک‌ترین متحدان گروه‌های جهادی به حساب می‌آید. پس از خروج نیروهای شوروی در ۲۶ دلو ۱۳۶۷ از افغانستان و سپس تشکیل دولت اسلامی توسط مجاهدین، آهسته آهسته اقدامات ضد امریکایی خود را آغاز کرد. همان نیروهای که با کمک ایالات‌متحده و با تکیه بر مسائل مذهبی، علیه اتحاد جماهیر شوروی به افغانستان آمده بودند در سال‌های ابتدایی دهه ۷۰ خورشیدی به خیل مخالفین امریکا پیوستند و زمینه‌ساز پیدایش گروهی شدند که دوران سیاه تاریخ افغانستان را از سال ۱۳۷۳ تا ۱۳۸۰ خورشیدی رقم زد.

به عقیده برخی از صاحب‌نظران، منشأ پیدایش طالبان و تروریسم در افغانستان به گروه‌های تندرو مذهبی باز می‌گردد که به خاطر سد نفوذ کمونیسم شکل‌گرفته و اکثراً در پاکستان آموزش‌های دینی و نظامی دیده بودند. حمله نیروهای شوروی به افغانستان در سال ۱۹۷۹م، دولت ایالات‌متحده را به این سمت سوق داد که با همکاری دولت پاکستان به بسیج و تجهیز نیروهای بپردازد که به جهت گرایش‌های مذهبی حضور نیروهای بیگانه را غیرقابل قبول یافته بودند. با تشویق امریکا، حمایت مالی چهار میلیون دلاری عربستان سعودی و پذیرش پاکستان تا آغاز دهه ۱۹۹۰ از یکسو مدارس مذهبی در مناطق پشتون نشین پاکستان ایجاد شد تا نیروهای انسانی لازم برای جنگ در افغانستان تربیت کند، همچنین افرادی که از کشورهای مسلمان شمال آفریقا و منطقه خلیج فارس جذب شده بودند به پاکستان گسیل شدند تا تعلیمات نظامی را فراگیرند. در این مدارس بر ابعاد مذهبی و ایدئولوژیک تعلیمات تأکید می‌شد و از مباحث مدون و علمی هیچ‌گونه صحبتی نبود. خروج نیروهای شوروی از افغانستان نه‌تنها به پایان کار این مدارس منجر نشد بلکه تعداد آن‌ها در پاکستان افزایش یافت و کنترل اسلام‌آباد بر آن نیز پایان یافت. در دهه ۱۹۹۰ تعداد این مدارس به‌صورت مداوم افزایش یافت، به‌نحوی که امروزه نزدیک به پنجاه‌هزار مدرسه مذهبی در پاکستان خصوصاً در مناطق پشتون نشین وجود دارند که تحت کنترل گروه‌ها و ساختارهای غیردولتی قرار دارند. تدریس در این مدارس مذهبی کاملاً به دور از مباحث عرفی است و تزریق‌کنندگان

ایدئولوژی به این مدارس خواهان عملکرد نهادها و ساختارهای سیاسی اجتماعی براساس مبانی اسلامی اند (دهشیار، ۱۳۸۲: ۳۶۹). هنگامی که نقش این گروه‌ها در حادثه ۱۱ سپتامبر مشخص شد، ایالات متحده بنابراین گفته هرنی کسینجر که گفته بود: «بقای یک ملت مسئولیت اول و آخر آن است و نباید مورد محاصره یا در معرض خطر قرار گیرد» به جنگ همه‌جانبه جهت امحاء تروریسم روی آورد و در بدو امر بود که در روز دوشنبه ۲۴ سپتامبر ۲۰۰۱ جورج بوش در مصاحبه‌ای با خبرنگاران در باغ رز گفت: «امروز حمله اساسی ما در جنگ علیه تروریسم آغاز می‌شود. امروز ما تهدید کرده‌ایم که به سازمان‌های مالی گروه‌های تروریسم بین‌المللی حمله کنیم.»

وی به دستور قطعی و لازم‌الاجرای خود به بانک‌ها مبنی بر مسدود کردن موجودی و حساب‌های چندین سازمان تروریستی و رهبران‌شان که در مجموع ۲۷ مورد بودند اشاره کرد. رئیس‌جمهور بوش گفت: «ما تعادل دارایی بین‌المللی را به‌وسیله اجرای این قوانین توسعه بخشیده‌ایم، لیست ۲۷ در واقع آغاز و شروع کار ماست.»

مبارزه با تروریسم در بدو امر با مسدود کردن دارایی و از طریق فشارهای اقتصادی شروع شد تا بدین ترتیب توانمندی تحرکات آن‌ها در مرحله بعدی حمله، سلب یا حداقل محدود شود. مرحله دوم از فاز حمله علیه تروریسم اقدام نظامی بود. نیروهای نظامی آمریکا که از طریق هوایی، نیروهای مجاهدین را در جنگ با طالبان حمایت می‌کردند پس از پیروزی بر طالبان مجال آن را یافتند تا در افغانستان مستقر شوند. انهدام منابع بالقوه و بالفعل تهدیدات تروریستی اولین اقدامی بود که می‌بایست انجام می‌شد و تا اکنون این اقدام بعد نظامی و سخت‌افزاری خود را می‌پیماید. پس از استقرار نیروهای آمریکایی برای تأمین امنیت در کابل و سایر شهرهای مهم افغانستان، نیروهای ائتلاف بین‌المللی علیه تروریسم به رهبری آمریکا تلاش خود را برای محو تروریسم ادامه دادند. طالبان از اکثر مناطق مهم فرار کردند و تجهیزات دفاعی آن‌ها درهم ریخته شد. از آنجایی که الگوی جنگی ایالات متحده در افغانستان مبارزه با تروریسم بین‌المللی و استفاده از تئوری جنگ پیشگیرانه بود، حملات گسترده علیه طالبان و القاعده ادامه یافت تا در نهایت این گروه را به مناطق مرزی افغانستان با پاکستان کشاند (در وهله اول به کوه‌های "نورا بورا" که دسترسی آسانی ندارد).

مفهوم جنگ پیشگیرانه نیاز به واکاوی دارد. در اسناد رسمی پنتاگون جنگ پیشگیرانه (Preventive War) آغاز نبرد در شرایطی است که درگیری نظامی نزدیک نیست ولی گریزناپذیر است و تأخیر در آن خطر بزرگی به دنبال دارد. ائتلاف بین‌المللی علیه تروریسم که پس از یازدهم سپتامبر به رهبری آمریکا و در زمینه‌های سیاسی، اقتصادی، نظامی و حقوقی تشکیل شده بود، ناتو و دیگر اعضای این ائتلاف را برابر با

ماده ۵ اساسنامه پیمان آتلانتیک شمالی در کنار ایالات متحده قرارداد تا علیه تروریسم بین‌المللی طالبان و القاعده مبارزه کنند. ضربات پیشگیرانه هوایی و موشکی امریکا در مبارزه برای آزادسازی افغانستان از سیطره طالبان و القاعده نمود عینی پیدا کرد و در سریع‌ترین زمان ممکن مراکز کنترل، فرماندهی، دفاعی، مخابرات و اردوگاه‌های آموزش آنان هدف حملات هوایی و موشکی قرار گرفت و شهرهای حساسی چون کابل، قندهار، هرات، جلال‌آباد و مزار شریف از دست آن‌ها خارج شد. در مرحله نهایی بمباران سنگین موسوم به بمباران فرشی با بمب‌افکن‌های استراتژیک علیه مرکز تجمع طالبان و القاعده انجام شد. بمب‌افکن‌های B1، B2 و B52 به بمباران لیزری و پرتاب موشک‌های هدایت‌شونده لیزری کروز و سوپرکروز پرداختند و هواپیماهای هرکولس به انتقال نیروهای پیاده تکاور ائتلاف در مناطق تجمع طالبان و القاعده مبادرت ورزیدند (هادیان، شماره ۳: ۶۷).

قطعنامه‌های ۱۳۶۸ و ۱۳۷۳ شورای امنیت سازمان ملل متحد علیه تروریسم و اقدامات القاعده در کشورهای آفریقایی و عربستان علیه امریکا موجب شد یک ائتلاف بین‌المللی علیه تروریسم تشکیل شود. شبکه القاعده نیز توانسته بود تروریسم بین‌المللی را به تروریسم کشتار جمعی تسری دهد به نحوی که این تهدید از سوی دن لادن مطرح گردیده بود. قطعنامه‌های ذکر شده بزرگ‌ترین پشتوانه ایالات متحده در نبرد علیه القاعده و طالبان بود. در ۷ اکتبر ۲۰۰۱ «عملیات مدت‌دار آزادسازی افغانستان» (به تعبیر رئیس‌جمهور جورج دبلیو بوش) آغاز یافت. همکاران بین‌المللی ایالات متحده در این عملیات را ابتدا بریتانیا، کانادا، استرالیا، آلمان، فرانسه و برخی از کشورهای آسیایی (نظیر ترکیه)، اروپای شرقی و آفریقایی تشکیل می‌دادند. این عملیات حدود یک ماه طول کشید و در نهایت به پیروزی نیروهای ائتلاف و عقب‌نشینی القاعده و طالبان منجر شد. از آن پس تاکنون و به‌رغم برقراری امنیت نسبی و تشکیل دولت فراگیر در افغانستان، کماکان عملیات تروریستی به‌ویژه در جنوب افغانستان ادامه دارد. هرچند مدت یک‌بار شنیده می‌شود در اقدامات تروریستی علیه نیروهای ائتلاف و ناتو چند سرباز و چند قطعه از تجهیزات نظامی آن‌ها منهدم شده است. واقعیت این است که گروه طالبان هنوز، هم دولت و هم امنیت عمومی را تهدید می‌کند. ترور افراد بلندپایه دولتی و کارکنان تیم‌های خارجی برای بازسازی افغانستان نیز مشهود است و دولت پاکستان هنوز بزرگ‌ترین پشتیبان گروه طالبان است؛ اما این به معنای پایان راه نیست، تروریسم باید به‌صورت ریشه‌ای در افغانستان محو شود و دولت ایالات متحده با فهم ریشه‌های بومی تروریسم یعنی فقر اقتصادی، قاچاق مواد مخدر، نبود دولت قوی و پاسخگو، بی‌عدالتی، کم‌سوادگی و جهل، مسائل روان‌شناختی و نبود فرهنگ

مدارا و دموکراتیک در برخی از مناطق افغانستان در گام بعدی برای محو تروریسم به بازسازی افغانستان و تثبیت حکومت در این کشور همت گمارده است.

ب) تثبیت امنیت و تحکیم ثبات در افغانستان

اولین اقدام ایالات متحده در روند مبارزه ریشه‌ای با تروریسم در افغانستان، ایجاد «دولت» فراگیر و قدرتمند بود. جنگ‌های داخلی بیش از دو دهه اخیر موجب شده بود این کشور پس از سقوط حکومت سردار داودخان در سال ۱۳۵۷ خورشیدی فاقد دولت ملی و فراگیر باشد. به تبع این عدم اقتدار مرکزی، شاهد تشکیل حکومت‌های محلی تحت فرماندهی شبه‌نظامیان در مناطق مختلف افغانستان بودیم. این منطقه‌گرایی‌ها که نقطه افتراق آن‌ها بر مؤلفه‌های زبانی، قومی و گهگاه مذهبی بنا شده بود، بزرگ‌ترین تهدید برای تثبیت صلح و حاکمیت مقتدر ملی به حساب می‌آمد. لذا پس از پیروزی بر طالبان، در بدو امر یک کنفرانس بین‌المللی برای تشکیل دولت جدید افغانستان با مشارکت گروه‌های مختلف سیاسی و نظامی در دسامبر ۲۰۰۱ در شهر بن کشور آلمان دایر شد (ر.ک متن کامل بیانیه کنفرانس بن).

در این کنفرانس، ساختار آینده دولت افغانستان که قرار شد حامد کرزی، از اول جدی ۱۳۸۰ قدرت را در کابل بدست گیرد پیش‌بینی شد و برای ایجاد یک دولت ملی و فراگیر به همه گروه‌های مختلف افغان در دستگاه دولت جدید سهم داده شد. چنانچه سه وزارت مهم امور خارجه، دفاع و داخله (کشور) به مجاهدین سپرده شد؛ و سایر سران مجاهدین هم در وزارت‌های درجه ۲ و ۳ جایگزین شدند. ترکیب کابینه اداره موقت افغانستان طوری بود که به همه اقوام به اندازه سهم آن‌ها در جمعیت افغانستان حق داده شده بود و این امر یک رضایت نسبی برای اکثر گروه‌های سیاسی فراهم کرد؛ اما این نوع از توزیع قدرت، توانمندی دولت را به دلیل عدم توجه به اصل شایسته‌سالاری فروکاست.

ج) دولت - ملت‌سازی در افغانستان

ایالات متحده با درک این مطلب که هر بنیانی برای قوام، به تمرکز و نظم نیاز دارد و براساس اینکه بعد از جنگ جهانی دوم در کشورهای نظیر آلمان، ژاپن، بوسنی و کوزوو، تجربه دولت - ملت‌سازی داشت اینک می‌خواست این تجارب را در افغانستان به کار بندد. آنچه طی بیش از ۲۲ سال جنگ داخلی در

افغانستان از هم پاشیده بود در درجه اول شالوده‌های سیاسی - فرهنگی و سپس بنیان‌های اقتصادی و نظامی این کشور است و در این روند مسیر با استقرار امنیت بود. کشوری که جهت استقرار نظم، توانمندی نداشته باشد همیشه به صورت بالقوه تروریست‌پرور است که این مؤلفه‌ها در بسترهای سیاسی، اقتصادی، نظامی - امنیتی و فرهنگی قابل بررسی‌اند. اینک اقدامات ایالات متحده را که در جهت دولت - ملت‌سازی در افغانستان و به منظور مبارزه درازمدت و ریشه‌ای با تروریسم انجام شده است بررسی می‌کنیم:

کنفرانس‌های بازسازی افغانستان

اولین اقدام در امر بازسازی جلب حمایت جامعه جهانی در حمایت از پروژه‌های سیاسی افغانستان بود. تشکیل کنفرانس بن (آلمان) در اواخر نوامبر ۲۰۰۱ برای تشکیل اداره موقت افغانستان به امضاء توافقی میان گروه‌های سیاسی افغان مبنی بر زعامت حامدکرزی به ریاست اداره نو تشکیل سیاسی افغانستان در اول جدی ۱۳۸۰ خورشید منجر شد. در این موافقت‌نامه، دستورالعمل دسترسی به صلح، امنیت، ثبات مجدد و بازسازی کشور تدوین شد. همچنین در ۲۰ دسامبر ۲۰۰۱ (UNSCR) و قطعنامه ۱۳۶۸ شورای امنیت، کمک‌های بین‌المللی به افغانستان بعد از جنگ را تصویب کرد. متعاقب آن کنفرانس‌های دیگری نیز برای بازسازی افغانستان و جلب حمایت‌های اقتصادی جهانی برای دولت نوپای افغانستان دایر شد. کنفرانس توکیو در اوایل سال ۲۰۰۲ با شرکت اکثر کشورهای آمریکایی و اروپایی و متحدان آسیایی افغانستان تشکیل و حدود ۴/۵ میلیارد دلار برای بازسازی افغانستان در چهار سال آتی جمع‌آوری شد (فرامرز، ۱۳۸۷: ۱۶۴).

تقویت حکومت مرکزی

کارکردهای دولت افغانستان هرچند تاکنون نموده‌های داشته است به‌طور کل قانع‌کننده نیست. مع‌هذا باید توجه کرد که دولت امریکا و جامعه بین‌المللی طرح‌های برای حمایت از دولت افغانستان دارند. در موافقت‌نامه بن که در نوامبر ۲۰۰۱ در آلمان منعقد شد، ساختار دولت بعد از طالبان مشخص شد. سران گروه‌های مختلف افغان در این کنفرانس به این نتیجه رسیدند که حامدکرزی را به‌عنوان اولین رئیس حکومت آتی افغانستان برگزینند و همچنین سه وزارت کلیدی امور خارجه، دفاع و داخله (کشور) نیز به

مجاهدین سپرده شود. در این موافقت‌نامه، ساختار اداره موقت افغانستان، اسامی وزرا و همچنین تمهیداتی برای برگزاری لوی جرگه اضطراری (مجلس بزرگان و ریش سفیدان افغان) برای تشکیل دولت انتقالی و انتخاب رئیس دولت جدید طی شش ماه پس از تشکیل اداره موقت افغانستان تصویب شد. در کل، همکاری‌های ایالات متحده، سازمان ملل متحد و سایر کشورهای جهان بیشتر در دو عرصه امنیت و اقتصاد که در زیر تبیین می‌شود به تقویت حکومت مرکزی افغانستان انجامید و تا به حال باعث شده است دولت بتواند بر سایر مناطق و ولایات افغانستان کنترل نسبی خود را اعمال کند:

اول: امنیت

در بدو امر، نیروهای حافظ صلح بین‌المللی (ISAF) که شامل ۵ هزار سرباز بودند تحت سرپرستی انگلیس تشکیل شدند تا امنیت کابل را تأمین کنند. همچنین ۸ هزار نفر از نیروهای ائتلاف بین‌المللی به رهبری ایالات متحده به مبارزه با سران طالبان و القاعده در سراسر افغانستان مشغول شدند (فرامرز، ۱۳۸۷: ۱۶۶). نقش ایالات متحده در جهت تأمین امنیت در افغانستان، بارزترین بُعد تلاش‌های این کشور در افغانستان است، چراکه ایالات متحده بر این باور است که تنها وقتی که مناطقی مثل افغانستان، سودان و عراق تحت کنترل نظامی قرار گیرد و از مواهب لیبرالیسم نو برخوردار شوند، علایق امنیتی ایالات متحده تأمین خواهد شد.

این سیاست خارجی، در عوامل درونی ایالات متحده نیز ریشه دارد. اطرافیان بوش، افرادی چون دیک چنی^۱، دونالد رامسفلد^۲، پال ولفوویتز^۳ و ریچارد پرل^۴ عموماً سابقه فعالیت در شرکت‌های بزرگ نفتی، تسلیحاتی و مالی داشته‌اند و معتقدند آمریکا برای بسط افکار و ارزش‌های خود باید از قدرت عظیم خویش به‌خصوص قدرت نظامی استفاده و بهره‌برداری کند (سریع القلم، ۱۳۸۱: ۱). به‌ویژه بعد از یازدهم سپتامبر در محافل امنیتی ایالات متحده درباره یک «دکترین آزادی» گفت‌وگو می‌شود که نابودی همه نیروهای مخالف آزادی اعم از افراد، جنبش‌ها و اقدامات نظامی در این کشور لازم می‌داند (واگنر، ترجمه لطفعلی، سمینو) امنیت برای تقویت حکومت مرکزی و اقدام نظامی افغانستان تا به حال اقدامات زیر انجام داده است:

1 - Dick Cheney
2 - Donald Rumsfeld
3 - Paul Wolfowitz
4 - Richard Perle

- اعزام حدود ۲۰ هزار نیروی نظامی زمینی و تفنگدار دریایی جهت مبارزه با تروریسم و تأمین امنیت سرتاسری در افغانستان (البته این آمار در برخی مواقع، مثل دوره انتخابات ریاست جمهوری تا ۳۰۰۰ هزار نفر دیگر افزایش داشته است). در دسامبر ۲۰۰۷ این تعداد به ۱۵۰۳۸ سرباز در چهارچوب ناتو آیساف بالغ شد (به اضافه ۱۲۰۰۰ نیروی مستقل ضد شورش).

- کمک ۱۵۰ میلیون دالری برای شروع تشکیل اردوی ملی (ارتش) ۷۰ هزار نفری افغانستان (وزارت امور خارجه افغانستان، گزارش رسمی سیاسی، ۱۶/۱۰/۱۳۸۲).

- کمک به وزارت دفاع و داخله (کشور) افغانستان جهت خلع سلاح بیش از ۶۳۳۸۰ شبه نظامی مربوط به ارکان پیشین وزارت دفاع ملی و انتقال ۳۶۰۰۰ قبضه سلاح سبک و ۱۰۸۸۸ قبضه سلاح سنگین (مصاحبه با جنرال ظاهر عظیمی، سخنگوی وزارت دفاع ملی افغانستان، کابل، ۵/۶/۱۳۸۵). این سلاح‌ها به ابتکار وزارت دفاع ملی در حاشیه پروژه DDR جمع‌آوری و به مراکز قابل کنترل در کابل انتقال داده شده است.

دوم: اقتصاد

در عرصه بازسازی اقتصادی افغانستان ایالات متحده نقش مؤثری داشته است. این اقدامات جهت حمایت از دولت مرکزی، بالا بردن سطح رفاه، کاهش فقر، افزایش درآمد سرانه، اتکای دولت بر منابع ملی و به‌منظور کاهش اشتیاق جامعه به کسب درآمد از منابع نامشروع مثل جنگ، کشت و قاچاق مواد مخدر یا انجام عملیات تروریستی به خاطر کسب پول بوده است. میزان درآمد سرانه در سال ۲۰۰۲ در افغانستان بین ۱۵۰ تا ۱۸۰ دالر بود، برآوردها نشان می‌دهد حدود ۶۰ تا ۸۰ درصد جمعیت افغانستان زیر خط فقر جهانی و روزانه کمتر از یک دالر درآمد داشتند. در سال ۱۹۹۶ افغانستان رتبه ۱۶۹ را در میان کشورهای عضو سازمان ملل در زمینه توسعه انسانی کسب کرد. امید به زندگی در افغانستان کمی بالاتر از ۴۰ سال است و ۵۰ درصد کودکان زیر ۵ سال از سوء تغذیه رنج می‌برند. تلاش‌های پس از حضور امریکا در افغانستان برخی نشانه‌ها را در مورد رشد اقتصادی نشان می‌دهد: تورم به آهستگی به‌طور مشخصی در ماه‌های نخست پیش می‌رفت و براساس نظر صندوق بین‌المللی پول، میزان افزایش تورم در کابل فقط ۱٪ بین ۲۲ مارس تا ۲۱ ژوئن ۲۰۰۲ بوده است (James Dobbin, 2003: 144).

سیستم بودجه دولت اکنون با همکاری صندوق بین‌المللی پول و خزانه ایالات متحده تعیین می‌شود. حکومت افغانستان به‌عنوان قسمتی از تلاش‌های که برای ایجاد چارچوب اقتصاد کلان جهت رشد اقتصادی و دریافت کمک خارجی انجام می‌دهد، در ۷ اکتبر ۲۰۰۲ پول جدیدی عرضه کرد که ارزش آن هزار برابر

پول قبلی در زمان حکومت مجاهدین و دوره طالبان بود. علاوه بر این، یک مبنای آینده رشد اقتصادی در افغانستان میزان جمعیت دانش‌آموزان و دانشجویان در حال تحصیل است که این میان اکنون حدود ۶/۵ میلیون دختر و پسر در مدارس و مؤسسات تحصیلات عالی را شامل می‌شود. اقتصاد ملی افغانستان نیز رشد داشته است. چنانچه در سال ۱۳۸۴ بیش از ۱۴ درصد و با تورم بسیاری پایینی در حدود ۱ درصد بوده است (سخنرانی رئیس‌جمهور کرزی، دلو ۱۳۸۴). در این که افزایش انکشاف اقتصادی بین اقشار جامعه سبب در انزوا ماندن یک گروه و سپس جبران و ابراز این در حاشیه ماندگی به صورت عملیات تروریستی است در افغانستان تحقیقاتی به عمل نیامده است، اما به روال منطقی، نمی‌توان ارتباط آن را رد کرد. اگرچه اکثر سران گروه‌های تروریستی و از جمله بن‌لادن، جزو فقرا به حساب نمی‌آیند و بالعکس از سرمایه‌دارانند، در این شکی نیست که برخی از عملیات انتحاری یا سایر موارد مثل بمب‌گذاری‌ها براساس نیازهای اقتصادی انجام می‌شود و لزوماً انگیزه‌ی ایدئولوژیک ندارد. به‌هرحال از اقدامات ایالات متحده و حمایت‌های این کشور در جهت بازسازی اقتصاد افغانستان را می‌توان به قرار زیر برشمرد:

۱- زمینه‌سازی برای برگزاری کنفرانس‌های بازسازی افغانستان دو کنفرانس در استراسبورگ آلمان، کنفرانس توکیو (۲۰۰۲)، کنفرانس اسلو (نروژ)، کنفرانس در دبی (امارات متحده عربی)، کنفرانس برلین (۲۰۰۴) و کنفرانس لندن (۲۰۰۶) (وزارت امور خارجه افغانستان، پیشین). در این کنفرانس‌ها (بالاخص توکیو و لندن) سهم ایالات متحده به ترتیب ۲۹۷ میلیون دالر برای سال ۲۰۰۲ در کنفرانس توکیو و ۱/۱ میلیارد دالر در کنفرانس لندن برای بازسازی افغانستان در نظر گرفته شد. کل کمک‌ها در کنفرانس لندن بیش از ۱۰/۵ میلیارد دالر است (ورخوتوروف، شاخص‌های راهبردی آمریکا در افغانستان).

۲- تخصیص مبلغ ۱/۵۵۶ میلیارد دالر برای گسترش و ارتقای دسترسی مردم به زیرساخت‌های اجتماعی و اقتصادی در سال‌های ۲۰۰۶ - ۲۰۰۲. این تخصیص در سال ۲۰۰۷ بالغ بر ۵۶۲ میلیون دالر برآورد شده بود (فرامرز، ۱۳۸۷: ۱۶۹).

۳- ایالات متحده آمریکا به بازسازی راه‌ها و جاده‌های مختلف افغانستان کمک کرده است. در این زمینه می‌توان از مرمت جاده‌های اتصال مزارع کشاورزی به بازار فروش، راه‌های تخریب‌شده منطقه‌ای و کمربندی‌ها نام برد. راه‌های منطقه‌ای و ملی افغانستان، اکثر شهرهای مهم را به هم مرتبط می‌کند و نقش عمده‌ای در توسعه اقتصادی این کشور دارد. در این عرصه، شاهراه هرات - قندهار - کابل به لحاظ ترانزیتی از اهمیت بالایی برخوردار هستند و نقش مهمی در بهبود اوضاع ایفا می‌کند. در خلال سال‌های جنگ بیش

از ۵۰ درصد از راه‌ها تخریب شده بود که در سال‌های اخیر ایالات متحده آمریکا به اعمار و بازسازی آن‌ها پرداخته است:

- ۵۸۰ کیلومتر راه جهت اتصال مزارع به بازار عرضه محصول همچنین ۱۱۶ کیلومتر راه‌های منطقه‌ای، ۷۰۴ کیلومتر راه‌های عمده بین ولایات و هم در داخل ولایات.
- ۳۸۹ کیلومتر از شاهراه کابل - قندهار و ۲۴۶ کیلومتر از شاهراه هرات - قندهار به‌عنوان دو بخش اساسی از کمربند جاده‌ای دور کشور.
- در مجموع ۱۱۹۵ کیلومتر از راه‌های فرعی در سطح ملی و استانی و ۶۳۵ کیلومتر از بزرگراه‌های منطقه‌ای که جمعاً ۱۸۳۰ کیلومتر در سراسر کشور می‌شود (سخنرانی رئیس‌جمهور کرزی، پیشین).
- نوسازی و بازسازی ۷۰۰ کیلومتر جاده کمربندی در سرتاسر افغانستان تا آگوست ۲۰۰۷.
- نوسازی و بازسازی ۸۰۰ کیلومتر از جاده‌های ولایتی و محلی تا آگوست ۲۰۰۷ (فرامرزی، ۱۳۸۷: ۱۷۰).

۴- اختصاص ۱۲ میلیون دلار برای ساختن پل بر فراز دریای "پنج" در مرز افغانستان و تاجیکستان (همان)

۵- معارف نمودن واردات ۵۷۰۰ نوع کالای تولیدشده در افغانستان به ایالات متحده به فرمان رئیس‌جمهور بوش (همان).

۶- کمک چندین مرحله‌ای گندم، برنج و سایر مواد غذایی در حجم بسیار بالا برای مردم افغانستان.

۷- حمایت از بخش زراعت و کشاورزی افغانستان که به هدف بالا بردن امنیت غذایی در این کشور، افزایش تولیدات کشاورزی، ایجاد اشتغال و بالا بردن درآمد خانواده‌ها در روستاها است. افزایش فرصت‌های شغلی و درآمد باعث تأثیرات مثبتی در کاهش فقر در افغانستان شد. چنانچه از ژوئن ۲۰۰۳ تا ژوئن ۲۰۰۵ تولید ناخالص ملی (GNP) افغانستان در بخش کشاورزی افزایش ۹ درصدی یافت و تولید ناخالص مجموعی افغانستان را تا حدود ۴/۴ درصد افزایش داد. تا اکنون مبلغ ۱/۷۵ میلیارد دلار در تولید، خدمات و صنعت کشاورزی افزایش به وجود آمده است.

اکنون ایالات متحده در حال حمایت از بازسازی سیستم آبیاری افغانستان، ساخت راه برای اتصال مزرعه به بازار و ذخیره محصولات است. چراکه بیش از نیمی از این محصولات به دلیل مطلوب نبودن

انبارهای نگهداری فاسد می‌شوند، آب نیز قبل از رسیدن به مزارع به دلیل مطلوب نبودن جوی‌ها به هدر می‌رود.

در همین زمینه بین سال‌های ۲۰۰۲ تا ۲۰۰۶ مبلغ ۲۳۷ میلیون دالر و در سال ۲۰۰۷ مبلغ ۶۷ میلیون دالر هزینه شده است. اقدامات ایالات متحده در این عرصه تا پایان سال ۲۰۰۷ در موارد زیر خلاصه می‌شود (همان).

بهبود وضعیت آبیاری در بیشتر از ۴۹۴۰۰۰ هکتار زمین زراعتی.

بازسازی ۵۸۰ کیلومتر جاده برای اتصال مزارع به بازار.

نوسازی و پاک‌سازی ۵۰۰۰ کیلومتر از کانال‌های آبیاری و جوی‌ها.

تجهیز تعداد ۱۴۷ مرکز ذخیره و بازار با امکانات.

توزیع ۴۰۰۰۰ تن کود و ۱۴۰۰۰ تن بذر گندم بین دهقانان.

ارائه خدمات به بیش از یک میلیون کشاورز.

زمینه‌سازی و جلب نظر سازمان ملل متحد جهت تأسیس دفتر UNAMA از سوی سازمان ملل در سراسر افغانستان برای رسیدن به توسعه موزون ملی.

در بخش انرژی می‌توان از کمک ۱۵۰ میلیون دلاری ایالات متحده آمریکا برای بازسازی سد "کجکی" نام برد. فاز اول و سوم این سد تولید انرژی بازسازی شده و فاز دوم آن در حال اتمام است. در صورتی که این سد آغاز به کار کند قسمت‌های جنوبی افغانستان را از انرژی برق تولیدشده بهره‌مند خواهد کرد.

استقرار دموکراسی و تقویت روند حکومت‌داری

در عرصه بازسازی سیاسی در چارچوب تئوری نئولیبرالیستی می‌توان به بخش دوم راهبرد امنیت ملی (N.S.S) استناد کرد. در این بخش به‌عنوان آرمان‌های حماسی برای شرافت انسانی، اصول و ارزش‌های جامعه لیبرال شامل دفاع از آزادی، عدالت، حاکمیت قانون، محدود ساختن قدرت مطلق دولت، آزادی مذهب، حقوق زنان، حقوق بشر، تساهل مذهبی و احترام به مالکیت خصوصی به‌عنوان اصول مورد حمایت دولت آمریکا در سیاست خارجی به‌ویژه در نظریه "طرح خاورمیانه بزرگ" اعلام می‌شود. در واقع، در این بخش از سند، دولت ایالات متحده به نقش تاریخی ملت آمریکا به مثابه منجی جهانی و منبع

الهام‌بخش اصول دموکراسی نظر دارد (بزرگمهری، ۱۳۸۸: ۴۸) این همه اصولی است که در چارچوب تئوری نئولیبرالیسم توجه می‌شود.

کالین پاول، وزیر خارجه پیشین دولت جورج دبلیو بوش در سخنرانی‌اش با عنوان «وضع استراتژی» تحقق میراث مشترک بشریت یعنی آزادی، نیکبختی و صلح را از اصول محوری سیاست خارجی امریکا برشمرد. مادلین آلبرایت نیز گفته بود: «آزادی، هدف غایی (البته در سلسله مراتب ارزش‌ها جایگاه ثانوی را بعد از «خرد» دارد) و ستاره‌ای است که سیاست خارجی ایالات‌متحده تا پایان این قرن و در ادامه آن به‌وسیله آن می‌تواند راه خود را در دنیای پرآشوب بیابد» (مظفر پور، ۱۳۸۱: ۱۱۳).

به تبع این عملکرد سیاسی - فرهنگی ایالات‌متحده راهبردهایی در افغانستان اجرا کرد. از میان کمک‌های ایالات‌متحده، کمک‌ها در عرصه سیاسی و دموکراسی را می‌توان حدود ۳۱ درصد تخمین زد. بودجه اختصاصی اداره توسعه بین‌المللی ایالات‌متحده در این رابطه بین سال‌های ۲۰۰۶ - ۲۰۰۲ بالغ بر ۳۴۷ میلیون دالر بود. در سال ۲۰۰۷ نیز مبلغ ۱۴۳ میلیون دالر در این امر هزینه شد. این اقدامات بیشتر به جهت اشاعه فرهنگ دموکراسی و حقوق بشر در بین جامعه افغانی بود. تقویت فرهنگ سوادآموزی، گسترش حقوق بشر و حقوق زنان و تلاش برای بسط آگاهی، نتیجه‌های عملی مثبتی نیز در «مقابله با تروریسم» برای ایالات‌متحده در پی خواهد داشت (البته اگر یکی از ریشه‌های روی آوردن به عملیات تروریستی را وجود دولت ضعیف و عدم آگاهی عاملان عملیات بدانیم).

در برنامه حمایت از گسترش دموکراسی و دولت‌سازی ایالات‌متحده از ثبات، سیستم حکومت‌داری دموکراتیک، ایجاد مشروعیت گسترده برای حکومت مرکزی که تأمین‌کننده وحدت ملی، کاهنده تنش‌های بین‌گروهی و محدودکننده نقش بنیادگرایان باشد حمایت شده است. پشتیبانی ایالات‌متحده در کنار اهداف فوق‌کوشیده است به رشد نهادهای اجتماعی و مدنی کمک کند و جایگاه زنان در افغانستان را در همه عرصه‌ها بالا ببرد. در این زمینه برنامه‌های زیر اجرا شده است (فرامرز، ۱۳۸۷: ۱۷۲):

۱- بهبود کیفیت ساختار قضایی: یکی از اهداف این طرح دستیابی آسان شهروندان افغان به امکانات قضایی است. هرچند تا به حال نیز فقدان یک سیستم قضایی کارآمد و مؤثر در افغانستان مشهود است، دولت ایتالیا به‌عنوان هماهنگ‌کننده کمک‌های بین‌المللی برای احیای ساختار قضایی افغانستان در این راه تلاش فراوانی می‌کند. ایالات‌متحده امریکا نیز (از طریق مؤسسه USAID) با تربیت کادرهای متخصص قضایی، ارتقای ظرفیت نهادهای قضایی، ایجاد رابطه بین دادگاه‌های سنتی و محلی با سیستم قضایی دولتی و

کمک به نهادینه‌سازی مفاهیم حقوق بشر و به‌خصوص حقوق زنان کوشیده است تا حدی به این کمبودها توجه کند. در این زمینه اقدامات زیر انجام پذیرفته است:

۱-۱) ساخت و بازسازی ۴۰ محکمه قضایی در ولایات افغانستان.

۲-۱) احداث ظرفیت نهادینه‌شده در ستره محکمه (دادگاه عالی) تا حدی که در حال حاضر برنامه‌های آموزشی در کل نهاد قضایی در جریان است.

۳-۱) برای اولین بار در تاریخ افغانستان، یک متن مدون از قوانین مصوب چاپ و به تمام محاکم سراسر کشور فرستاده شده است.

۲- حمایت از انتخابات و تکوین روند سیاسی: این حرکت یک هدف بنیانی و اساسی برای حمایت از توسعه سیاسی در افغانستان است. ایجاد نهادهای انتخاباتی پایدار، توانمندی دولت افغانستان برای خروج از بی‌اعتباری و عدم مشروعیت را بالا می‌برد و زمینه انتخابات مشروع را براساس منابع و توانمندی‌های بومی فراهم می‌کند. این روند همچنین به احزاب سیاسی و کاندیداها کمک می‌کند بدانند چگونه وارد انتخابات و رقابت‌های سیاسی شوند؛ یعنی حرکت به سوی ایجاد فضای سیاسی سالم مبتنی بر کثرت‌گرایی. برای نیل به این هدف می‌بایست اعضای کمیسیون تنظیم انتخابات آموزش‌های لازم را می‌دیدند، شهروندان نیز باید با دموکراسی و مظاهر آن آشنایی بیشتری پیدا می‌کردند، همچنین امنیت انتخابات نیز موضوعی حیاتی بود. براساس همه مسائلی که یاد شد، ایالات متحده در سیر انتخابات دموکراتیک در افغانستان جهت تحکیم حکومت مرکزی و استقرار دموکراسی، اقدامات زیر را عملی کرد:

۲-۱) ارائه خدمات آموزشی به کاندیداها، احزاب سیاسی، کمیسیون تنظیم انتخابات و تجهیز رسانه‌ها در انتخابات پارلمانی در سال ۲۰۰۵ میلادی.

۲-۲) حمایت از انتخابات موفقیت‌آمیز ریاست جمهوری در سال ۲۰۰۴ و انتخابات پارلمانی در سال ۲۰۰۵ از طریق ثبت نام و ارائه تعلیمات به رأی‌دهندگان، ارائه خدمات لجستیکی و امنیتی در غرفه‌های رأی‌گیری و سپس ارائه خدمات آموزشی به نمایندگان شورای ملی و شوراهای ولایتی.

۳-۲) ارائه امکانات برای برگزاری موفقانه لوی جرگه اضطراری و لوی جرگه تصویب قانون اساسی در سال ۲۰۰۳ و ۲۰۰۴ از طریق حمایت‌های تدارکاتی و کمک به کمیسیون تدوین قانون اساسی افغانستان.

۳- جلب توجه جامعه جهانی و حمایت از کنفرانس بن در سال ۲۰۰۱ برای تعیین ساختار سیاسی اداره موقت افغانستان بعد از طالبان و سپس تداوم این حمایت در کنفرانس‌های توکیو و لندن.

۴- درخواست متواتر از کشورهای جهان در خصوص حمایت از بازسازی افغانستان (به‌عنوان مثال می‌توان به سخنرانی رئیس‌جمهور بوش در جلسه پنجاه و هفتم مجمع عمومی سازمان ملل متحد در سال ۱۳۸۱ اشاره کرد) (وزارت امور خارجه افغانستان پیشین).

۵- رسیدگی به امور زنان (همان).

طرح ۵/۲ میلیون دالر برای تأسیس سازمان‌های اجتماعی زنان افغانستان.

ایجاد شورای زنان افغان - آمریکا در سال ۲۰۰۲ توسط روسای جمهوری هر دو کشور در آمریکا.

کمک ۲/۵ میلیون دالری مؤسسه USAID برای بازسازی باغ زنانه.

حمایت از حضور زنان در کابینه و سطوح عالی اجرایی در دولت و پارلمان افغانستان.

۶- کمک ۵ میلیون دالری برای تدویر کمیسیون تدوین قانون اساسی افغانستان (دن.ور خوتوروف، پیشین).

۷- تقویت رسانه‌های همگانی: یکی از برنامه‌های دولت ایالات‌متحده آمریکا و مؤسسه USAID در

افغانستان حمایت از رسانه‌ها جهت ارتقاء و تبادل آزادانه اطلاعات است. این امر در جهت مراحل دموکراسی

سازی و توسعه جامعه مدنی افغانستان است. ایالات‌متحده با حمایت‌های تکنیکی، ارائه تجهیزات، آموزش

مهارت‌های تهیه خبر، مشاوره در تدوین سیاست رسانه‌ای و ایجاد چهارچوبی برای آن درصدد است ظرفیت

بیشتر برای رسانه‌های دولتی و خصوصی افغانستان در سطوح ملی و ولایتی تولید کند.

۸- کمک ۸ میلیون دالری برای تحکیم امور اجتماعی (در سال ۱۳۸۰ صرفاً ۹ درصد مردم زیر پوشش

خدمات بهداشتی قرار داشتند. این رقم در حال حاضر به ۸۲ درصد رسیده است) (سخنرانی رئیس‌جمهور

کرزی، پیشین).

۹- تحصیلات و آموزش: ایالات متحده در بدو امر در چارچوب برنامه آموزشی آژانس توسعه بین‌المللی

(USAID) در سال ۲۰۰۲ توجه خود را به نیازهای جدی در امر آموزش و معارف افغانستان معطوف کرد.

این نیازهای در مواردی از قبیل ساخت و تجهیز مدارس، آموزش معلمان و همچنین گسترش علاقه به

سوادآموزی در بین آن عده از بزرگسالان (به‌خصوص زنان) که در دوره طالبان از نعمت تحصیل بازمانده

بودند اولویت‌بندی شدند، سپس این برنامه گسترده‌تر و آموزش‌های رادیویی، آموزش عالی در دانشگاه‌ها و

آموزش‌های ادبی و نوشتاری برای نیروهای کاری را شامل شد (Ibid).

۱۰- طرح ۳۴۵/۷ میلیون دالری برای کمک به مهاجرین بازگشت‌کننده به کشور.

تاکنون حدود ۴/۵ میلیون مهاجر با کمک کشورهای مهاجرپذیر، سازمان بین‌المللی مهاجرت (IOM) و

کمیساریای عالی سازمان ملل در امور پناهندگان (UNHCR) به افغانستان بازگشته‌اند.

۱۱- سلامت و بهداشت: اهداف ایالات متحده در طرح‌های بهداشتی و صحتی بر افزایش دستیابی زنان و کودکان افغان به سطح مطلوب خدمات درمانی و زندگی سالم متمرکز است. به‌خصوص در مناطق تحت پوشش روستایی، بسیاری از این خدمات را سازمان‌های غیردولتی بین‌المللی انجام می‌دهند. مبلغی که در حال حاضر (۲۰۰۶ میلادی) برای این طرح در نظر گرفته شده، ۵۰ میلیون دلار است (Ibid). هزینه‌های ایالات متحده در برنامه‌های بهداشتی - درمانی بین سال‌های ۲۰۰۶ - ۲۰۰۲ مبلغ ۳۰۹ میلیون دلار بود و در سال ۲۰۰۷ بودجه ۷۲ میلیون دلاری برای این امور اختصاص داده شد.

۱۲- امضاء اعلامیه مشترک همکاری استراتژیک میان ایالات متحده آمریکا و افغانستان به تاریخ ۲۴ می ۲۰۰۵ در واشنگتن.

استراتژی (ایجاد موازنه و احاله‌ی مسئولیت) باراک اوباما در افغانستان

زمانی که دولت بوش در آمریکا بر سر قدرت بود، انتقادات بسیاری به وی به دلیل اتخاذ سیاست‌های یک‌جانبه‌گرایانه و تأکید بسیار بر جنبه‌های سخت قدرت می‌شد. تحلیل‌گران بر این باور بودند که شیوه مناسب مقابله با ناآرامی‌های افغانستان و عراق، باید گفت و گو با همسایگان و تمامی گروه‌های داخلی و همچنین اتخاذ یک استراتژی جامع و فراگیری باشد که تمامی جنبه‌های موجود در تحولات را در نظر بگیرد.

روی کار آمدن اوباما با شعار تغییر، این نوید را می‌داد که سیاست‌های آمریکا در عرصه جهانی بیشتر متکی بر همکاری با بازیگران عمده بین‌المللی، مخصوصاً در موارد افغانستان و عراق باشد، از سویی این انتظارات وجود داشت که اوباما رویکردهای جامع‌تری نسبت به بوش در برخورد با چالش‌ها و مشکلات داشته باشد. اما راهبرد جدید آمریکا در مورد افغانستان نه تنها فاقد ابتکارات جدید است، بلکه بر تمامی محورهای گذشته دولت بوش تأکید می‌کند. با توجه به مشکلاتی که چنین سیاست‌هایی در گذشته داشته است.

استراتژی دولت اوباما در افغانستان

دولت اوباما که وضعیت امنیتی افغانستان را از اولویت‌های جدی خود اعلام کرده است، استراتژی خود را در ۲۷ مارچ ۲۰۰۹ اعلام کرد (Katzman.www.Csr.com march2009.5). وی گروهی را مأمور بررسی وضعیت افغانستان و راهکارهای مناسب برای برخورد با مشکلات این کشور کرد و این گروه طرحی

را به دولت جدید امریکا ارائه کردند. راهبرد دولت امریکا که براساس این طرح پایه‌ریزی شده است، دراصل تلاش کرده که مبتنی بر سیاست‌های جامع‌نگرانه و زیرساختی باشد که به‌طور ریشه‌ای و اساسی مشکلات را خطاب قرار دهد؛ اما در عمل نه از ایده جدیدی برخوردار بوده و نه معایب قبلی اتخاذ شده را در نظر گرفته است.

دولت اوپاما با برگزیدن طرح این گروه اساساً هم بر تداوم سیاست‌های گذشته تأکید کرد و هم این‌که با چنین اقدامی نقاط ضعف راهبردهای گذشته را نادیده انگاشت. به‌عنوان مثال، افزایش نیرو که محور اصلی استراتژی امریکا در نظر گرفته شده بود، در دولت بوش پایه‌ریزی شده بود و در همان موقع نیز نتیجه چندان مساعدی نگرفته بود. مذاکره با گروه‌های داخلی افغانستان و همسایگان اصلی این کشور نیز در گذشته در حال پیگیری بود، اما شیوه آن به نظر بسیاری از کارشناسان چندان صحیح نبود که اوپاما نیز راه تازه‌ای را برای این مسئله نیافته است.

استراتژی اوپاما در افغانستان که در چهار محور افزایش نیروها، مذاکره با طالبان، تقویت نظامیان بومی و طرح‌های توسعه اقتصادی در داخل این کشور دنبال می‌شود و هم‌چنین مذاکره با همسایگان، از استحکام و قابلیت قابل قبولی برخوردار نیست و به دلایلی که ذکر خواهد شد، نمی‌توان انتظار موفقیت بسیاری را از آن داشت. در ادامه به‌طور مفصل‌تری به موارد مطروحه اشاره می‌شود.

۱- افزایش نیروها

آنچه که پیش از اتخاذ هرگونه تصمیمی در مورد افغانستان لازم به نظر می‌رسید، اتخاذ استراتژی‌ای بود که سطوح نیروها را در افغانستان افزایش دهد. در دولت اوپاما، ژنرال مک کیرنال درخواست ۲۰ تا ۲۵ هزار نیروی بیشتر را داشت که شامل نیروهای خارجی نیز بود. در ۱۷ فبروری ۲۰۰۹، اوپاما اعلام کرد که حدود ۱۷ هزار نیروی اضافی امریکایی برای اعزام در نظر گرفته است. بسیاری از نیروهای جدید به هلمند و بخش‌های دیگر به جنوب و هم‌چنین به بخش شرقی اعزام می‌شوند (katzman, www.Csr.com, march2009, 55)، چنین افزایش نیرویی در دوره بوش نیز مورد بحث بود که در آن زمان به دلیل اعتراضات بسیاری که به وی وارد می‌آمد، از انجام آن قاصر بود.

از سویی تعدادی از شرکای امریکا تعهد کرده‌اند که در راستای استراتژی امریکا، نیروهای خود را در افغانستان افزایش دهند. کانادا ۲۵۰ نیروی دیگر را در ۲۰۰۹ به افغانستان فرستاده است. بریتانیا نیز ۲ هزار نیرو به هلمند به اضافه ۳۰۰ نیرویی که در ۲۰۰۸ فرستاده، اعزام خواهد کرد. کشورهای فنلاند با حدود

۵۰۰، گرجستان ۲۰۰ و یونان با ۱۵۰ نیرو از دیگر کشورهای مشتاق برای افزایش نیرو در افغانستان هستند. مجموع این نیروها باید حدود ۳۰ هزار نیرویی شود که جنرال مک کرنال نیاز دارد (Their, 2009:12).

در مورد میزان افزایش نیروها در افغانستان باید به این نکته اشاره شود که اگر آمریکا و متحدانش نیروهای خود را در این کشور افزایش دهند، باز این تعداد نصف آن میزانی است که در عراق بکار گرفته شده است. در ثانی، اساساً نیروهایی که در حال حاضر در افغانستان بکار گرفته می‌شود، تنها برای امنیت جاده‌های اصلی و تربیت نیروها و پیشبرد امنیت مناطق است و برای جلوگیری از ورود جنگجویان از مرز پاکستان، کافی به نظر نمی‌رسد.

مهم‌تر از همه این که جای تردید بسیاری وجود دارد که جامعه بین‌الملل بتواند بیش از ۹۰ هزار نیروی دیگر در افغانستان، در سال ۲۰۰۹، بکار گیرد. می‌توان انتظار داشت که تا سال ۲۰۱۰ نیروهای بیشتری به این کشور اعزام گردد اما مطمئناً این روند بسیار کند خواهد بود و در این بین می‌توان انتظار هر چیزی را داشت.

جدای از این تعداد نیروی محدودی که در افغانستان هستند، بودجه مربوط به این زمینه نیز بسیار محدود است. شاید علت ارسال نکردن نیروی کافی و عدم تأمین بودجه لازم برای این منظور این باشد که غرب و مخصوصاً اروپا، خواهان دوری از تحولات این کشور است.

همین بودجه کم نیز نه تنها درست هزینه نمی‌شود، بلکه بیشتر آن صرف امور نظامی می‌گردد. این در حالی است که کمتر تحلیل‌گری از این نکته غافل است که مشکل اصلی افغانستان امور فرهنگی و زیرساخت‌های ضعیف اقتصادی آن است که خودبه‌خود باعث تمایل افراد برای شرکت در گروه‌های افراطی می‌گردد.

هرچند رابرت گیتس در نشستی در اروپا، اکتبر ۲۰۰۸ به افزایش نیروها رأی داد، اما از پذیرش تعهدات بیشتر خودداری کرد. از سوی دیگر، در کنفرانس امنیتی اخیر در فوریه ۲۰۰۹ در مونیخ، برخی از شرکای آمریکا نه تنها هیچ طرحی تازه‌ای را مورد بررسی قرار نداده، بلکه اشتیاق چندانی نیز برای شرکت بیشتر از خود نشان ندادند.

گذشته از اضافه شدن نیروها، مسئله بهبود تجهیزات و امکانات در افغانستان هم چنان مطرح است. برخی از متخصصان بر این باورند که ایالات متحده به دلیل تکیه بسیار بر رسته زرهی در افغانستان، با مشکلات جدی‌ای مواجه است که این به دلیل جاده‌ها و گذرگاه‌های نامناسب و کوهستانی دارای شیب عمیق است.

به‌هرحال افزایش نیرو که نکته محوری راهبرد تازه اوباما در افغانستان است، چیزی جز تأکید مجدد بر جنبه سخت قدرت نیست. امری که جواب نامناسب خود را در دوره‌های گذشته دریافت کرده است.

۲- مذاکره با طالبان

در سال ۲۰۰۸، آمریکا حمایت گسترده‌ای از دولت افغانستان برای وارد ساختن جنگجویان افغانی به فرایند سیاسی داشت. رئیس‌جمهور افغانستان حامد کرزی مکرراً خواهان گفت‌وگو با نظامیان طالبان برای پایان بخشیدن به حملات نظامی بود. این اشارات در قالب "برنامه برای تقویت صلح و آشتی" به سرپرستی رئیس‌مشرانو چرگه، سبقت‌الله مجددی و نظارت شورای امنیت ملی تحت نظارت کرزی قرار داشت. این برنامه برای ترغیب ۵۰۰۰ نیروی طالبان و فرماندهانی است که از الحاق شدن به روند سیاسی ممانعت می‌کنند. اساساً تلاش‌های حکومت افغانستان از مجاری دیگری همچون برنامه توسعه اجتماعی ۱ و همچنین اداره حکومت محلی مستقل ۲ نیز در جریان است (Kenneth katzman, opcit: 62).

تلاش برای مصالحه با جنگ‌سالاران در ملاقاتی بین مقامات افغانی و رهبران طالبان در سپتامبر ۲۰۰۸، مورد بررسی قرار گرفت؛ اما هر دو طرف بر این نکته تأکید داشتند که هیچ‌گونه توافق رسمی‌ای برای ایجاد ترتیبات سیاسی تازه صورت نگرفته است. البته انگلیس و آمریکا به‌طور جدی از این گفت‌وگوها برای رسیدن به هرگونه توافقی حمایت کرده‌اند. با این پشتیبانی‌ها، دور بعدی گفت‌وگوها بین دولتی‌ها و طالبان در اواخر ژانویه ۲۰۰۹، در عربستان سعودی برگزار گردید (Ibid:70).

در سپتامبر ۲۰۰۷، کرزی درخواست ملاقات با ملاعمر را داده بود، اما ۱۰۰ تا ۱۵۰ نفر از رهبران برجسته طالبان در بیانیه‌ای اعلام هرگونه توافقی را رد کردند. طالبان هرگونه مصالحه را تا زمان اجرایی شدن و پذیرفتن این سه شرط رد کرده است:

- ۱- همه نیروهای خارجی باید افغانستان را ترک کنند؛
- ۲- یک قانون اساسی اسلامی پذیرفته شود؛
- ۳- حقوق اسلامی در دادگاه‌ها اجرایی شود.

نکته مهم، عدم شباهت مسئله غلبه بر طالبان در عراق با افغانستان است. مشکل اصلی آمریکا در تلاش برای پیاده‌سازی مدل عراق در افغانستان این است که عناصری کلیدی موجود در عراق، در افغانستان غایب هستند. هرچه باشد قبایل سنی عراق به طالبان به‌عنوان نیروهای خارجی نگاه می‌کردند، درحالی‌که طالبان در افغانستان، از قبایل پشتون افغانستان هستند و در نزدیکی مرز افغانستان و پاکستان قرار دارند.

همچنین تعدادی از افغانی‌ها نگاه قهرمانانه‌ای نسبت به طالبان دارند، درحالی‌که در عراق اصلاً این‌گونه نبود. در ثانی گروه‌های سنی که وارد فرایند سیاسی شدند، به‌طور کامل با طالبان و ماهیت این جنبش متفاوت هستند. گذشته از ماهیت گروه‌های سنی در عراق، آن‌ها تمایل جدی‌ای برای همکاری با آمریکا و میانه‌روهای شیعه در عراق داشتند؛ امری که به هیچ عنوان در تفکرات طالبان نمی‌گنجد. همین امر نکته دیگری است که کار آمریکا را برای وارد ساختن آنان در روند سیاسی با مشکل مواجه ساخت (Katz, 3/20/2009).

۳- تقویت نظامیان بومی (محلی)

از ژوئن ۲۰۰۶، کززی و نیروهای ائتلاف کمک بسیاری برای تربیت نیروها داشته‌اند که اساساً این نکته از محورهای اصلی در راهبرد دولت اوباما است. تا پیش از این هدف آمریکا از بین بردن نیروهای نظامی منطقه‌ای برای تقویت حکومت مرکزی بوده است، اما از اواسط ۲۰۰۸، به دلیل نیازهای فوری افغانستان تلاش شده ارزیابی مجددی در مورد این نیروها صورت گرفته و از سوی نسبت به تقویت و آموزش آنان برای بهبود وضعیت امنیتی افغانستان استفاده شود.

در اواخر ۲۰۰۸، توافقی در این زمینه بین دولت بوش و کززی برای این هدف و همچنین ایجاد ساختار جدید نظامی در قالب برنامه IDLG صورت گرفت که ضمن دستیابی به اهداف قبلی، تلاش می‌شد تا نفوذ طالبان در نیروهای امنیتی منطقه‌ای جلوگیری گردد. این موارد تحت عنوان برنامه نیروی حمایت عمومی بود و قرار شد که شرکت‌کنندگان در این برنامه ماهانه ۲۰۰ دالر دریافت کنند. هم آمریکا و هم دولت افغانستان تعهد کردند که تسلیحات مورد نیاز را برای این گروه‌ها فراهم کنند. این برنامه در ولایت میدان وردک در اوایل ۲۰۰۹ آغاز شد و پس از آن قرار است که به‌صورت آزمایشی در ولایات غزنی، لوگر و کاپیسا نیز ادامه یابد (Hanlon, opcit: 144).

مقامات افغانی در حال حاضر اظهار می‌دارند که این نیروها خصوصی نیستند و تحت نظارت وزارت داخله قرار دارند. هرچند مقامات امریکایی و افغانی‌ها بر این باورند که این نیروها کاملاً تحت نظر و کنترل هستند، اما بسیاری از متخصصان از رفتارهای دلبخواهانه آنان واهمه دارند که امکان فساد و رفتارهای ضد دولتی در بین آنان کاملاً امکان‌پذیر است.

۴- توسعه اقتصادی

هرچند در طرح دولت اوپاما انتظار بر این است که به ابعاد اجتماعی و توسعه اقتصادی و مدنی توجه بیشتری مبذول شود، اما مقامات بودجه‌ای حدود ۲/۵ میلیارد برای سال ۲۰۰۹ در نظر گرفته‌اند که مسائل مربوط به چگونگی هزینه و حتی زمان ارائه این مبلغ بسیار مبهم و گنگ است. از سویی هر چند مشاورین اوپاما سعی کرده‌اند در این زمینه یک طرح بلندمدت با بودجه‌ای بالغ بر ۷/۵ میلیارد دالر ظرف ۵ سال آینده ندر نظر بگیرند، اما همان‌گونه که بایدن اشاره کرده است، بعید به نظر می‌رسد این پیشنهاد حتی به سنا برسد (Deytoug, 2009: 2).

از جمله دلایل این تعلل‌ها و نقایص در زمینه توجه به مسئله افغانستان می‌توان به پیچیدگی اوضاع این کشور اشاره داشت. چنین پیچیدگی‌ای به دلیل متغیرهای بسیاری است که گذشته از آن که تعیین‌کننده امنیت و ثبات در آن کشور است، به دلیل ماهیت سیال و نامعین خود، اجازه تصمیم‌گیری را در موردشان مشکل ساخته است. به همین دلیل بسیار مشکل است که بتوان به راحتی مشکل افغانستان و نیروهای مورد نیاز را تشخیص داد تا نسبت به آن راهبرد مناسبی را برگزید.

استراتژی (ایجاد موازنه) دونالد ترامپ در افغانستان

در اولین روزهای سنبله ۱۳۹۶، استراتژی تازه امریکا برای افغانستان، بعد از ماه‌ها بحث و رایزنی، اعلام شد. در این استراتژی، برخلاف پندارها، حضور امریکا در افغانستان ضروری خوانده شد. دونالد ترامپ، رئیس‌جمهور امریکا خروج نظامیان امریکایی از افغانستان را، عامل قدرت‌گیری گروه‌های هراس افکن خواند. به همین دلیل او گفت که برخلاف خواسته اولیه‌اش، با خروج نظامیان امریکایی در افغانستان مخالف است. آقای ترامپ افزود: «خروج عجولانه، خلأی ایجاد خواهد کرد که هراس‌افگنان از جمله داعش و القاعده، به زودی آن را پر خواهند کرد - آن‌گونه که قبل از ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱ اتفاق افتاد. شما می‌دانید که امریکا در سال ۲۰۱۱ از عراق به‌طور عجولانه خارج شد. اشتباهی که در نتیجه آن، دست‌آوردهای امریکا در عراق، به راحتی به دست دشمنان تروریست ما افتاد». رئیس‌جمهور امریکا، این استراتژی را در یک سخنرانی تلویزیونی در یک پایگاه در نزدیکی گورستان نظامی آرلینگتون در نزدیکی واشنگتن اعلام کرد. در این مکان، نزدیک به ۲۴۰۰ سرباز امریکایی که در جنگ افغانستان جان داده‌اند، دفن شده‌اند. او

در این سخنرانی گفت که آمریکا به همکاری با دولت افغانستان ادامه می‌دهد، اما تعیین سرنوشت این کشور در اختیار مردم آن است (<https://www.hushdar.com/author> / ۳۱ اسد ۱۳۹۶).

۱- سیاست مبتنی بر شرایط در مقابل سیاست مبتنی بر محدودیت زمانی

براساس استراتژی ترامپ از این پس سیاست ایالات متحده در قبال افغانستان مبتنی بر شرایط و اوضاع این کشور بوده و میعاد زمانی، نمی‌تواند نقش تعیین‌کننده‌ی موقف ایالات متحده آمریکا برای افغانستان محسوب شود. این دیدگاه خواست همیشگی حاکمان افغانستان از دوستان بین‌المللی به‌خصوص از ایالات متحده‌ی آمریکا بوده است. رئیس‌جمهور غنی در جلسه نشست ۲۰۱۵ وزیران دفاع ناتو در بروکسل سیاست مبتنی بر شرایط نسبت به سیاست مبتنی بر زمان را مطرح کرده و بر آن تأکید کرد. این دیدگاه ایالات متحده‌ی آمریکا را می‌توان به‌عنوان یک برگ برنده برای حکومت افغانستان دانست. از جانب دیگر این موقف ایالات متحده‌ی آمریکا برای تروریسم به‌خصوص طالبان یک هشدار واضح است. از این پس طالبان دو گزینه بیشتر نخواهند داشت. یا به پروسه صلح می‌پیوندند و عضو اجتماع مدنی کشور می‌شوند، یا به کمک دوستان بین‌المللی افغانستان به مقاومت شدید و دوام‌دار این کشور مواجه شده و نابود خواهند شد (مرکز تحقیقات استراتژیک، گزارش شماره ۲۶۶، ۱۳۹۵).

۲- ملت‌سازی و وظیفه افغان‌ها است

آقای ترامپ در استراتژی خود مسئله ملت‌سازی را به‌صورت کامل به افغان‌ها واگذار کرد و فعالیت‌های آمریکا را محدود به مبارزه علیه تروریسم دانست. این دیدگاه ایالات متحده‌ی آمریکا، حکومت افغانستان را در برابر یک چالش و امتحان سخت قرار می‌دهد. ارائه خدمات اجتماعی به تمام نقاط کشور، اشتغال‌زایی و انکشاف اقتصادی، تأمین عدالت و به دست آوردن رضایت شهروندان؛ و از طرف دیگر این موضوع برای حاکمان افغانستان یک فرصت خوب محسوب می‌شود تا به دور از موجودیت ادارات موازی و اختلال وظایف، برنامه‌های مشخص مؤثر حکومت‌داری خویش را ارائه کرده و تطبیق کنند (<https://8am.af/x8am/1396/06/01/trump-we-do-not-make-any-more-nation-building-kill-the-terrorists/> ۱ سنبله ۱۳۹۶).

۳- نقش بارز جنرالان فعال در صحنه

استراتژی جدید امریکا در قبال افغانستان و جنوب آسیا، دست فرماندهان جنگ این کشور در افغانستان را بازتر ساخته است. از این پس جنرالان فعال در میدان نبرد می‌توانند مطابق به شرایط افغانستان تقاضای خویش مبنی بر در اختیار قرار گرفتن امکانات بشری و اкмالاتی را مطرح کنند. در گذشته تفاوت دیدگاه میان جنرالان حاضر در صحنه و سیاستمداران بر تخت نشسته واشنگتن چالش عمده مبارزه علیه تروریسم در افغانستان شمرده می‌شد. تعدادی از تحلیل‌گران مسائل مبارزه با تروریسم و جنگ افغانستان نیز نا موثریت تلاش‌های امریکا در افغانستان را به تفاوت این دیدگاه‌ها مرتبط می‌دانند. با در نظر داشت تغییر در این سیاست، موثریت و نتیجه مثبت تلاش‌های جنرالان امریکایی در صحنه جنگ افغانستان بیشتر از گذشته خواهد بود (<https://www.hushdar.com/author> / ۳۱ اسد ۱۳۹۶).

۴- استفاده از ابزارهای اقتصادی و دیپلماتیک

براساس این استراتژی بسیج ابزارهای اقتصادی و دیپلماتیک برای رسیدن به هدف صلح و ثبات در افغانستان است. ابزارهای اقتصادی و دیپلماتیک فرصت خوبی برای حکومت افغانستان در تعامل و مذاکرات با کشورهای منطقه به وجود می‌آورد؛ و حکومت افغانستان می‌باید در هم‌آهنگی با این موقف ایالات متحده امریکا، کشورهای منطقه را با سیاست‌های داخلی و منطقه‌ای خویش در قبال طالبان و تروریسم تشویق کند و اجماع منطقه‌ای در قبال مبارزه علیه تروریسم و طالبان را احیا کند (<https://www.hushdar.com/author> / ۳۱ اسد ۱۳۹۶).

۵- فشار بر پاکستان

رئیس‌جمهور امریکا با ارائه این استراتژی گفت، امریکا دیگر نمی‌تواند در قبال حضور گروه‌هایی مانند طالبان در پاکستان ساکت بماند. به گفته آقای ترامپ، امریکا میلیاردها دلار در اختیار پاکستان گذاشته، ولی آن‌ها به گروه‌هایی که عوامل بی‌نظمی و خشونت هستند، پناهگاه‌های امن داده است. او گفت: پاکستان به سازمان‌هایی پناه داده که هر روز تلاش می‌کنند مردم ما را بکشند. ما به پاکستان میلیاردها دلار پرداخت کرده‌ایم ولی آن‌ها به تروریست‌هایی پناه داده‌اند که ما با آن‌ها می‌جنگیم، این وضع باید تغییر کند و این تغییر فوراً انجام خواهد شد. هیچ همکاری نمی‌تواند در مورد کشوری که به شبه‌نظامیان و تروریست‌هایی

که نظامیان و مقامات امریکایی را هدف قرار می‌دهند، دوام بیاورد. زمان آن فرا رسیده که پاکستان تعهدش به تمدن، نظم و صلح ثابت کند. آقای ترامپ در بحث پاکستان تأکید ورزید که امریکا باید پناهگاه‌های مصئون تروریست‌ها را نابود کند. او از پاکستان خواست که با امریکا در تحقق این راهبرد همکاری کند و این به نفع اسلام آباد است. رئیس‌جمهور امریکا با اشاره به نابودی تروریستان، به نیروهای امریکایی صلاحیت همه‌جانبه داد که شبکه‌های تروریستی را نابود کنند و بر این گروه‌ها، ضربه‌های جدی وارد کنند. او در این مورد گفت: در قبال پناهگاه‌های امن تروریست‌ها در پاکستان بی‌تفاوت باقی نخواهیم ماند. تروریست‌ها دیگر جای امن نخواهند داشت و پناهگاه‌های امن آنان را در هر جایی که باشند، از بین خواهیم برد (https://www.hushdar.com/author/ ۳۱ اسد ۱۳۹۶).

۶- تأکید بر نقش بارز تر هند

استراتژی تازه امریکا اما در برابر هند دید خوبی دارد و واشنگتن از دهلی نو به دلیل همکاری‌هایش با کابل، تشکری کرده است. آقای ترامپ با اشاره به همکاری‌های هند و افغانستان، از دهلی نو خواست که برای کمک به ایجاد امنیت در افغانستان، نقش بیشتری بازی کند و افغانستان را با کمک‌های اقتصادی، در تأمین ثبات و امنیتش یاری رساند. او گفت: هند میلیاردها دالر به افغانستان کمک کرده است. این کمک‌ها بیشتر در بخش زیرساخت‌ها بوده است. هند یک متحد استراتژیک ما است و از این کشور می‌خواهیم نقششان را در افغانستان جدی‌تر بسازد (https://www.hushdar.com/author/ ۳۱ اسد ۱۳۹۶).

نتیجه‌گیری

براساس بررسی سیاست خارجی امریکا، در تاریخ سابقه حضور ایالات متحده امریکا در افغانستان کمرنگ بوده است. این قدرت هژمون به مانند امروز به اهمیت استراتژیک افغانستان پی نبرده بود علاقه‌ای هم به حضور و اقدام در این کشور فقیر و دور افتاده نمی‌دیدند. حتی در زمان حمله شوروی به افغانستان نیز جز برای حمایت از مجاهدین افغان، نمود کمرنگی در این کشور داشتند. تا اینکه بالاخره حادثه تروریستی ۱۱ سپتامبر و حضور القاعده و طالبان در افغانستان موجب شد امریکا در جهت مبارزه با تروریسم و امحای گروه طالبان و شبکه القاعده، مستقیماً وارد افغانستان شود و با همکاری جامعه بین‌المللی و سپس حضور سازمان پیمان آتلانتیک شمالی ناتو (اگست ۲۰۰۳) سیر تحول این کشور را مدیریت کند. فراموش

کردن افغانستان تبعات سنگینی برای امریکا داشت؛ اما سیاست خارجی واقع‌گرایانه متکی بر دیدگاه نئومحافظه کاران در فردای ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ این فرصت را برای ایالات‌متحده فراهم کرد تا با حضور در افغانستان، اهداف هژمون خود را دنبال کند. اقدامات جورج دبلیو بوش به‌عنوان رئیس‌کل قوای ایالات‌متحده امریکا، سیاست خارجی امریکا پس از حادثه ۱۱ سپتامبر حول محورهای به کار بردن تئوری «جنگ پیشگیرانه در مبارزه با طالبان و القاعده»، «تحکیم صلح و ثبات در افغانستان» و «دولت - ملت‌سازی» در این کشور.

مبارزه با طالبان و القاعده، تحکیم صلح و ثبات و روند دولت - ملت‌سازی بعد از آن از چالش‌های مهم پیش روی امریکا و قوای ناتو در افغانستان بود. وجود گروه‌های مسلح شبه‌نظامی بازمانده از دوران جنگ‌های داخلی که به‌صورت غیرقانونی از شیوه‌های مسلحانه برای بسط حاکمیت محلی خویش استفاده می‌کردند و همچنین مشکلات قومی از بزرگ‌ترین مسائلی بود که روند صلح، امنیت و روند دولت - ملت‌سازی را در افغانستان با مشکل مواجه می‌کرد. به‌طور کلی استراتژی نئولیبرالیستی امنیت ملی امریکا برای مبارزه جهانی با تروریسم کشتار جمعی دارای ابعاد سیاسی، تحقق دموکراسی و اقتصاد بازار آزاد است و در این جهت براساس تئوری نئولیبرالیسم استفاده از قدرت برای تأمین امنیت و انهدام منابع بالقوه و بالفعل تهدیدات جدی و مهلک لازم پنداشته می‌شود. ایالات متحده امریکا سیاست‌های مذکور را در بستر استراتژی مبارزه با تروریسم بارویکرد تهاجمی در دو استراتژی ایجاد موازنه و احاله‌ای مسئولیت سیاست‌های مستقل سیاسی و نظامی و بستر سیاست همکاری با اروپا، متحدان واشنگتن و ناتو دنبال می‌کند.

زمانیکه دولت بوش در امریکا بر سر قدرت بود، انتقادات بسیاری به وی به دلیل اتخاذ سیاست‌های یک‌جانبه‌گرایانه و تأکید بسیار بر جنبه‌های سخت قدرت می‌شد. تحلیلگران بر این باور بودند که شیوه مناسب مقابله با ناآرامی‌های افغانستان و عراق، باید گفت‌وگو با همسایگان و تمامی گروه‌های داخلی و همچنین اتخاذ یک استراتژی جامع و فراگیری باشد که تمامی جنبه‌های موجود در تحولات را در نظر بگیرد.

روی کار آمدن اوباما با شعار تغییر، این نوید را می‌داد که سیاست‌های امریکا در عرصه جهانی بیشتر متکی بر همکاری با بازیگران عمده بین‌المللی، مخصوصاً در موارد افغانستان و عراق، باشد. از سویی این انتظارات وجود داشت که اوباما رویکردهای جامع‌تری نسبت به بوش در برخورد با چالش‌ها و مشکلات داشته باشد؛ اما راهبرد جدید امریکا در مورد افغانستان نه تنها فاقد ابتکارات جدید است، بلکه بر تمامی

محورهای گذشته دولت بوش تأکید می‌کند. با توجه به مشکلاتی که چنین سیاست‌هایی در گذشته داشته است.

دولت اوپاما که وضعیت امنیتی افغانستان را از اولویت‌های جدی خود اعلام کرده است، استراتژی خود را در ۲۷ مارس ۲۰۰۹ اعلام کرد. وی گروهی را مأمور بررسی وضعیت افغانستان و راهکارهای مناسب برای برخورد با مشکلات این کشور کرد و این گروه طرحی را به دولت جدید امریکا ارائه کردند. راهبرد دولت امریکا که براساس این طرح پایه‌ریزی شده است، در اصل تلاش کرده که مبتنی بر سیاست‌های جامع‌نگرانه و زیرساختی باشد که به‌طور ریشه‌ای و اساسی مشکلات را خطاب قرار دهد؛ اما در عمل نه از ایده جدیدی برخوردار بوده و نه معایب قبلی اتخاذ شده را در نظر گرفته است.

دولت اوپاما با برگزیدن طرح این گروه اساساً هم بر تداوم سیاست‌های گذشته تأکید کرد و هم این که با چنین اقدامی نقاط ضعف راهبردهای گذشته را نادیده انگاشت. به‌عنوان مثال، افزایش نیرو که محور اصلی استراتژی امریکا در نظر گرفته شده بود، در دولت بوش پایه‌ریزی شده بود و در همان موقع نیز نتیجه چندان مساعدی نگرفته بود. مذاکره با گروه‌های داخلی افغانستان و همسایگان اصلی این کشور نیز در گذشته در حال پیگیری بود، اما شیوه آن به نظر بسیاری از کارشناسان چندان صحیح نبود که اوپاما نیز راه تازه‌ای را برای این مسئله نیافته است. استراتژی اوپاما در افغانستان که در چهار محور افزایش نیروها، مذاکره با طالبان، تقویت نظامیان بومی و طرح‌های توسعه اقتصادی در داخل این کشور دنبال می‌شد.

استراتژی دونالد ترامپ برای افغانستان، بعد از ماه‌ها بحث و رایزنی، برخلاف پندارها، حضور امریکا در افغانستان ضروری خواند. دونالد ترامپ، رئیس‌جمهور امریکا خروج نظامیان امریکایی از افغانستان را، عامل قدرت‌گیری گروه‌های هراس افکن خواند. به همین دلیل او گفت که برخلاف خواسته اولیه‌اش، با خروج نظامیان امریکایی در افغانستان مخالف است. آقای ترامپ افزود: خروج عجولانه، خلأی ایجاد خواهد کرد که هراس‌افکنان از جمله داعش و القاعده، به زودی آن را پر خواهند کرد - آن گونه که قبل از ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱ اتفاق افتاد. شما می‌دانید که امریکا در سال ۲۰۱۱ از عراق به‌طور عجولانه خارج شد، اشتباهی که در نتیجه آن، دست‌آوردهای امریکا در عراق، به راحتی به دست دشمنان تروریست‌ها افتاد. رئیس‌جمهور امریکا، این استراتژی را در یک سخنرانی تلویزیونی در یک پایگاه در نزدیکی گورستان نظامی آرلینگتون در نزدیکی واشنگتن اعلام کرد. در این مکان، نزدیک به ۲۴۰۰ سرباز امریکایی که در جنگ افغانستان جان داده‌اند، دفن شده‌اند. او در این سخنرانی گفت که امریکا به همکاری با دولت افغانستان

ادامه می‌دهد، اما تعیین سرنوشت این کشور در اختیار مردم آن است. استراتژی دونالد ترامپ در افغانستان که در شش محور سیاست مبتنی بر شرایط در مقابل سیاست مبتنی بر محدودیت زمانی، ملت‌سازی و وظیفه‌ی افغان‌ها است، نقش بارز جنرالان فعال در صحنه، استفاده از ابزارهای اقتصادی و دیپلماتیک، فشار بر پاکستان، تأکید بر نقش بارزتر هند دنبال می‌گردد.

در طی سال‌های اخیر سیاست‌های امریکا در مقابله با تروریسم از جنگ رودرو تا اولویت به صلح متغیر بوده است. در عین حال نظر به ناتمام ماندن پروژه مبارزه با تروریسم و ایجاد ثبات در افغانستان و منطقه این سؤال شکل می‌گیرد که سیاست خارجی متحول ایالات متحده امریکا در افغانستان به چه مبنایی استوار بوده است و چه پیامدهایی برای افغانستان داشته است؟ در پاسخ به این سؤال به نظر می‌رسد انگیزه‌ی سیستمی و موازنه قدرت در منطقه و جهان هدایت‌گر سیاست خارجی ایالات متحده امریکا بوده و حضور بلندمدت این کشور در افغانستان براساس اولویت‌ها و شرایط منطقه‌ای و جهانی از منظر راهبردهایی سیاسی و امنیتی امریکا باید مورد مطالعه قرار گیرد؛ بنابراین سیاست خارجی امریکا در دوران پس از حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ نسبت به تحولات امنیتی و سیاسی افغانستان حساسیت کمتری داشته است و از این منظر قابل ارزیابی است. بایسته‌های تحقیق نشان می‌دهد که قدرت‌یابی مجدد روسیه و ظهور چین به عنوان قدرت بزرگ سیاست خارجی امریکا در افغانستان را متأثر ساخته است. الزامات سیستمی ملزم به اوضاع و احوال مبارزه با تروریسم در افغانستان و منطقه بوده است.

منابع

آذری نجف‌آبادی محمد مهدی. (۱۳۹۰). تغییر مرکز ثقل سیاست خارجی امریکا پس از یازده سپتامبر، *فصلنامه سیاست خارجی*، سال ۲۵، شماره ۳

تمنا فرامرزی. (۱۳۸۷). *سیاست خارجی امریکا در افغانستان: طرح خاورمیانه بزرگ، دولت-ملت‌سازی و مبارزه با تروریسم*، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی

محمود یزدان فام. (۱۳۸۴). *امریکای بعد از ۱۱ سپتامبر: سیاست داخلی و خارجی*، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی

حسین دهشیار. (۱۳۸۲). *سیاست خارجی امریکا در آسیا*، تهران: نشر مؤسسه فرهنگی ابرار معاصر

حمید هادیان. (۱۳۸۷). *سیاست‌گذاری خارجی و دفاعی امریکا پس از ۱۱ سپتامبر، دانشنامه حقوق و سیاست*، سال اول، شماره ۳

محمود سریع القلم. (۱۳۸۱). *مبانی نظری سیاست خارجی دولت بوش، فصلنامه مطالعات منطقه‌ای*، شماره ۱۳

سخنرانی رئیس‌جمهور کرزی در مراسم افتتاح پارلمان افغانستان، دلو ۱۳۸۴

د.ن. ورخوتوروف، شاخص‌های راهبردی امریکا در افغانستان

مجید بزرگمهری. (۱۳۸۳). *سیاست امریکا به رهبری نومحافظه‌کاران، ماهنامه اطلاعات سیاسی و اقتصادی*، شماره ۲۰۰ - ۱۹۹

نعمت‌الله مظفرپور. (۱۳۸۱). *مبنا و مبدأ ایدئولوژی در سیاست خارجی امریکا»، فصلنامه مطالعات منطقه‌ای*، شماره سیزدهم

برای آشنایی بیشتر با استراتژی جدید امریکا در افغانستان نگاه کنید به:

<http://www.jamejamonline.ir/newstest>.

<http://www.afghanistan.fj/kanun.mon 25may 2009>

برای آشنایی بیشتر با استراتژی دونالد ترامپ در افغانستان نگاه کنید به:

۱۳۹۶ اسد ۳۱ / <https://www.hushdar.com/author>

<https://8am.af/x8am/1396/06/01/trump-we-do-not-make-any-more-nation-building-kill-the-terrorists/> ۱ سنبله ۱۳۹۶

Alexander their .(2009). *The future of Afghanistan*”, institute of peace

Brandon Valeriano .(2009). *The Tragedy of Offensive Realism: Testing Aggressive Power Politics Models*.

James Dobbin and others .(2003). *America’s Role in Nation-Building: From Germany to Iraq*. RAND

Kenneth katzman .(2009) Afghanistan: post-Taliban governance, *security and us policy* .www.Csr.com march2009

Karen Deytoug .(2009). “*Afghan Conflict will be reviewed*”, washangtonpost, January 13